

به همزنجیران! کجا ایستاده ایم؟ چه باید بکنیم؟

روز ۲۲ خرداد نمایش اعتراضی کارگران بازنشسته در میدان بهارستان نسبت به روزهای قبل گسترده تر و شدت قهر و خشم کارگران افزون تر بود. کثرت جمعیت به حدی رسید که قسمت جنوبی میدان نیز محل ازدحام معترضان شد. نیروهای دژخیم پاسدار سرمایه با قهر و خشم سبعانه به تجمع سه نفر به بالا حمله می کردند. کارگران برای گفتگو با محمل سازهایی لازم جلوی آب میوه فروشی ها جمع می شدند و با پوشش خرید آب میوه یا بستنی به رد و بدل حرف ها می پرداختند. ما همیشه این سؤال را پیش کشیده ایم که آیا تشکیل اجتماعات اعتراضی این گونه در مقابل مجلس بورژوازی و دخیل بندی به وحوش دولتمرد سرمایه قرار است گرهی از مشکلات کارگران بگشاید؟ هیچ بازنشسته ای به این سؤال پاسخ مثبت نداده است، با این وجود کارگران این کار را همچنان ادامه می دهند. چیزی که فقط حدیث فروماندگی، سرگردانی و بی افقی توده های همزنجیر عاصی و معترض ما است. وضع روز ما، گرسنگی، فقر، فلاکت و بیخانمانی ما محصول فشار استثمار سرمایه داری، حاصل سهمگینی هر چه بیشتر سببیت و قهر سرمایه علیه ما، با هدف تشدید هر چه فزاینده تر استثمار ما است، وضع چنین است و در مقابل این وضع دراز کردن دست «دادخواهی» پیش صاحبان سرمایه و نهادهای قدرت سرمایه داری نه فقط علاج درد نیست که تضعیف هر چه فاجعه بارتر موقعیت پیکار خویش و فرصت دادن به دشمن برای تحکیم روزافزون پایه های قدرت و حاکمیت خود می باشد، قدرت ضد کارگری، انسان ستیزانه سرمایه داری را تنها با قدرت سازمان یافته، آگاه، شورائی و افق دار کارگری می توان در هم کوبید. طبقه ما تمامی مصالح، ملاط و ملزومات اعمال این قدرت را دارد اما تا امروز هیچ گامی برای معماری آگاهانه، اعمال نقشه مند و به میدان آوردن آن علیه

سرمایه و با هدف رهائی خود برنداشته است. ما به صورت دهشتناکی پراکنده ایم، متشتت هستیم، صدتا، صدتا، هزارتا، هزارتا، متفرق، بیگانه با هم، بدون همدلی، بدون همراهی، همصدائی، همدردی علیه فشار کوبنده و مرگ آفرین سرمایه داری مبارزه می کنیم، همه دردی مشترک داریم، رنجی مشترک را فریاد می زنیم، همگی علیه گرسنگی، فقر، فلاکت، نداشتن دارو و درمان، نداشتن سرپناه و هزینه معاش در حال پیکار هستیم، اما هر تعداد، هر صد یا هزار نفر فقط به خودمان، به درد خودمان، به زنده ماندن خودمان، به یافتن راهی برای کاهش مصیبت های معیشتی خود می جنگیم، ما یک طبقه ایم اما حاضر به دیدن خویش به عنوان آحاد همزننجیر یک طبقه نیستیم، نه فقط به سمت هم نمی شناییم که از همدیگر و گفتگو با هم دور می جوئیم. ریشه کل دردهای ما در نظام سرمایه داری است، رژیم حاکم، دستگاه اختاپوسی قهر، برنامه ریزی، نظم، قدرت و حاکمیت سرمایه است، اما ما حاضر به قبول این حقیقت عریان نیستیم، مشکل را در بی کفایتی دولت مردان و بی لیاقتی حاکمان می بینیم!!! این شکل کاویدن ریشه مشکلهای سدی بر سر راه قرار گرفتن ما در سنگر واقعی پیکار است، قدرت ما فقط در جنبش سازمان یافته شورائی ضد سرمایه داری است که می تواند رخ بنماید، ابراز گردد، اعمال شود، تعیین سرنوشت کند، در خارج از این جنبش ما فاقد این قدرت هستیم، اعتصاب محصور در چهار دیواری کارخانه هر چند که نوعی نمایش قدرت است اما قفل شدن در آن بستن سد بر سر راه برپائی قدرت سازمان یافته شورائی سراسری و طبقاتی خود است. جنگ ما با این یا آن سرمایه دار در این یا آن کارخانه نیست، سرمایه داران یک طبقه اند، به عنوان یک طبقه در مقابل ما قرار دارند، قدرت متحد و متشکل طبقاتی دارند، دولت و مجلس و ارتش و سپاه و بسیج و حوزه علمیه و ولی فقیه و پلیس و لباس شخصی، ماشین نظم و حاکمیت و سرکوب و اعمال قهر سراسری دارند. سرمایه دار با کل این قدرت اختاپوسی قهرآمیز که قدرت سرمایه است، در برابر ما تاخت تاز می کند، این قدرت را همه جا، در سراسر جامعه و جهان همراه خود و پشتوانه استثمارگری، سبعبیت، زورگوئی، تهاجم، تجاوز و سرکوب گری خود دارد، وضعی که ما در مقابل این قدرت بشرستیز قاهر به خود گرفته ایم، بیش از حد تصور فاجعه بار، دردآگین و غم انگیز است. صدتا، صدتا، جدا از هم، بیگانه با هم، در حال فرار از همدیگر، در درون این یا آن مرکز کار شروع به طرح خواست خویش می کنیم، قبل از هر چیز و مقدم بر همه چیز به سرمایه و دولت سرمایه داری نشان می دهیم که هیچ اعتراضی به استثمار شدن، کارگر بودن، فرودستی، حکومت شوندگی، همیشه کارگر ماندن خود نداریم!!، با نوع مبارزه، محتوای اعتراض، شکل هموردی و

تمامی دار و ندار فکر و عمل و رفتار و باور خود ثابت می کنیم که از استثمار شدن، از برده مزدی بودن، از برگی مزدی برای سرمایه داران اصلا ناراضی نیستیم!! سوگند می خوریم که دولت سرمایه را دولت خود می دانیم!!، شهروند منقاد قانون و حقوق و نظم سرمایه هستیم!! ما حتی در مبارزه خود، موقعی که خشمگین و عاصی در مقابل سرمایه دار قرار می گیریم باز هم چنین وضع رقت بار و مفلوکی داریم و دقیقا بر فراز همین فلاکت و فروماندگی است که شروع به استغاثه و طرح خواست خویش می کنیم!! می گوئیم گرسنه ایم، لقمه نانی می خواهیم تا نای کار کردن داشته باشیم و بیش از پیش برای سرمایه داران سود و سرمایه تولید کنیم!!! ما واقعا به چنین ورطه ای سقوط کرده و هر روز بیشتر در حال سقوط کردن هستیم، یک سؤال اساسی که همین جا در مقابل ما قرار می گیرد، این است که چرا سرمایه دار باید به خواست ما وقعی بگذارد؟؟؟ برای اینکه خیلی انسان است و دیگ بخشایش انسانی او بسیار جوشان است!! شاید بخشی از طبقه ما چنین انگارد، انگاره ای که انفجار شرمساری است. آیا برای اینکه صاحب سرمایه از قدرت ما می ترسد و خود را مجبور به تسلیم می بیند؟؟؟ کدام قدرت؟! مگر نه این است که ما خود، با همه وجود خویش از قدرت شدن، از یک قدرت سازمان یافته شورائی شدن، از اعمال این قدرت علیه سرمایه و طبقه سرمایه دار فرار می کنیم؟ مگر نه این است که سواى شمار ۱۰۰ نفری خود در تاریکخانه محل کار هیچ کارگر دیگری را شریک درد، رنج، مصیبت های خود نمی بینیم!! مگر نه این است که دشمن را سرمایه حاضر در همه جا، طبقه سرمایه دار، نظام بشرستیز سرمایه داری به حساب نمی آوریم؟؟ و در بهترین حالت فقط در وجود یک سرمایه دار خلاصه می کنیم!! مگر نه این است که ریشه بدبختی ها را در سرمایه داری نمی کاویم و به جای آن سراغ بی لیاقتی این و آن دولتمرد می رویم!! مگر نه این است که زیر فشار همه این غلط اندیشی ها، توهمات، شعورباختگیها، حاضر به پیش گرفتن راه قدرت شدن، یک قدرت سازمان یافته شورائی و ضد کار مزدی شدن نیستیم، متشتت، زمینگیر، مستأصل باقی مانده ایم و هیچ قدرتی نداریم، پس سرمایه دار از چی؟ از کدام قدرت ما بترسد و دست به عقب نشینی زند؟؟!!

به شکل مبارزات روزمان نگاه کنیم، ماههای متمادی است که کارگران پروژه ای نفت در نوعی اعتصاب منقطع اما غیرمختومه به سر می برند. هیچ بخشی از طبقه ما به حمایت جدی از آنان برنخاسته است. در همین مدت توده کارگر بخش آموزش (معلمان) برای افزایش مزد، به این یا آن نهاد دولتی روی نهاده اند!! همزمان شاهد انبوه شورشهای خیابانی کارگران در سطح شهرها بوده

ایم، هزاران کارگر گیلانی علیه آلودگی مرگزای محیط زندگی دست به راهبندان و تشکیل اجتماع زده اند، کارگران خوزستان طغیان علیه کشتار صدها همزنجیر توسط سرمایه دار صاحب برج متروپل را به خیل اعتراضات دیگر خویش زنجیر کرده اند. شمار اعتصابات درون مراکز کار مستمرا رو به اوج می رفته است، همه اینها با شدت و حدت جریان داشته است اما کل این پیکارها، عصیان ها و طغیان ها، هیچ فروغی از میدانداری و اعمال قدرت متحد ضد سرمایه داری، در هیچ سطحی، به هیچ میزانی از خود ساطع نساخته است. دهها میلیون کارگر، با درد ورنج و فقر مشترک، دشمن واحد، زیر فشار استثمار مشترک سرمایه، منکوب قدرت واحد سرمایه، جدا، جدا، گریزان از هم، سر سرمایه بر تن، شعور سرمایه در مغز، فکر سرمایه چراغ دست!؛ در برهوتی دور از سنگر واقعی جنگ ضد سرمایه داری، خود را کاهیده و فرسوده اند، با اتکاء به قدرت تاریخ آفرین خود چندین هزار اعتصاب برای روزهای طولانی راه انداخته و سازمان داده اند، اما نه متحد، نه همگام، نه همصدا، نه همگرا، که متفرق و صدتا، صدتا!! نه علیه سرمایه که علیه این یا آن سرمایه دار!! نه با دورنمای تسلط بر سرنوشت کار، تولید و زندگی خود، که با هدف زنده ماندن و یافتن نای کار برای برده مزدی سرمایه داران ماندن، نه علیه اساس استثمار طبقاتی که با میثاق وفاداری به ماندگاری بردگی مزدی، نه دست به کار برپائی جنبشی سازمان یافته، شورائی و سرمایه ستیز که مصمم به ادامه چانه زنی با سرمایه داران در چهاردیواری کارخانه ها، نه در تدارک سرنگونی طلبی ضد سرمایه داری که با شعار جایگزینی دولت مردان بی لیاقت توسط وحوش با کفایت سرمایه!! وضعیتی که از همه لحاظ فاجعه بار است. از این هم فاجعه بارتتر، هیچ نیازی به نقد رادیکال، طبقاتی و ضد کار مزدی این وضع احساس نمی کنیم، خودپو، خودجوش و به حکم شرائط زندگی و کار خویش به اندازه کافی برهوت پیمودن ها را آزموده ایم، از رژیم ستیزی توخالی فاقد بار ضد سرمایه داری به ستوه آمده ایم، با همه وجود دریافته ایم که پیاده نظام این یا آن اپوزیسیون راست یا چپ بورژوازی بودن چگونه ما را فرسوده و مضمحل ساخته است، انزجار از حزب بازی و سندیکاسازی بخش آگاه اندیشه و ادراک ما گردیده است، در قیاس با چند دهه پیش گامها به جلو برداشته و رشد کرده ایم، در سطح وسیعی می دانیم که معلم، بهیبار، پرستار، نفتگر، کارگر کارخانه یا مزرعه، راه، بندر، ساختمان، هتل، رستوران، فروشگاه، حمل و نقل شهری و بیابانی همگی کارگریم، آحاد یک طبقه ایم، به بهای صد سال پیکار بی امان دریافته ایم که آنچه زیر نام قانون، حقوق، مدنیت موجود است همگی طناب دار سرمایه بر گلوی ماست. همه اینها را کم یا بیش جزء شعور خود ساخته ایم، اما با همه این ها هنوز، هیچ سنگی بر روی سنگ برای میدانداری به صورت یک قدرت سازمان یافته، شورائی، ضد سرمایه داری نگذاشته

ایم و حتی مترصد معماری این قدرت نیستیم. این وضع بیش از آنچه تصور شود فاجعه آمیز است. باید به آن پایان داد.

کارگران آموزش باید از «تظلم جوئی» رقت بار فرساینده در آستان قدرت سرمایه دست بردارند، به جای اجتماع در مقابل مجلس، به سراغ همزنجیران در شرکت نفت، پارس جنوبی، پتروشیمی ها، خودروسازیها، رانندگان حمل و نقل شهری، بیابانی، شهرداری ها، کارگران کل کارخانه ها، بیمارستانها، فروشگاهها و مراکز دیگر روند، محل تظاهرات را به درب مراکز کار و تولید منتقل کنند، در آنجا بر سر همزنجیران فریاد زنند، بگویند ما نیز کارگر و عین شمائیم، معلم کودکان و نوباوگان شما هستیم، همگی یک طبقه ایم، توسط سرمایه استثمار می شویم، یک دشمن داریم، فقر و فلاکت همه ما ریشه در وجود بردگی مزدی دارد، علیه فشار استثمار سرمایه، علیه خفقان، دیکتاتوری، قهر اقتصادی، سیاسی، پلیسی، نظامی، امنیتی سرمایه در حال جنگ هستیم، جنگ ما جنگ شما است، چرخ تولید را از چرخش باز دارید، ما نیز چرخ آموزش سرمایه، چرخ شستشوی مغزی خود و کودکان توسط سرمایه را از کار باز داشته ایم، همگی دست در دست هم یک جنبش سراسری، شورائی، ضد کار مزدی بر پا داریم، این جنبش را قدرت متشکل طبقه خود کنیم، این قدرت را علیه سرمایه و طبقه سرمایه دار و دولت سرمایه داری وارد میدان سازیم.

کارگران میلیونی مرکز کار باید دیوارهای این مراکز را فروریزند، بساط کارگر این یا آن شرکت بودن را برای همیشه جمع کنند، خود را طبقه کارگر بینند، به سوی هم بشتابند، مبارزه پراکنده آکنده از تفرقه و تشتت را بیماری مهلک فرسایش توان پیکار بشناسند و راه درمان آن را در برپائی جنبش سراسری شورائی جستجو کنند. نقطه عزیمت پیکار را از میثاق کارگر ماندن به میعاد خلاصی از کارگر بودن تغییر دهند، خواست چند تومان مزد افزون تر را با مطالبه حق تسلط بر سرنوشت کار و تولید و زندگی جایگزین سازند. بازنشستگان باید دریابند که بدون همزمی، همسنگری و هم پیوندی با تمامی بخش های دیگر طبقه خویش هیچ قدرتی نیستند و نظام سرمایه داری آماده قبول هیچ خواسته آنها نیست، باید قبول کنند که برای حصول هر میزان انتظار خود نیازمند همجوشی طبقاتی و همپیوندی ضد سرمایه داری با کل توده های کارگر می باشند. تمامی آنچه بالاتر گفتیم ممکن است، هیچ کدام اینها اتوپی نیست، آنچه یقینا و قطعاً اتوپی است، تصور امکان زندگی وزنده ماندن در زیر سیطره موجودیت، بقا، قدرت، حاکمیت سرمایه است.